

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۳۹۵/۱۱/۰۹

بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیه» (۷۳) - پنج ویژگی ممتاز «معجم الرجال» مرحوم آیه الله خوئی (ره)
اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاة
على رسول الله و على آله آل الله لا سيما على مولانا بقیة الله و اللعن الدائم على أعدائهم أعداء الله الى يوم لقاء الله
بحث ما در رابطه با مسئله «تقیه» بود و در این رابطه تقیه از دیدگاه اهل بیت (علیهم السلام) و همچنین از
دیدگاه اهل سنت را مطرح کردیم و در ادامه به تقیه از دیدگاه سیره مسلمین رسیدیم.

روایتی از «نسائی» آوردیم که «ابن عباس» در عرفات از خیمه بیرون می‌آید و مشاهده می‌کند که مردم تلبیه
نمی‌گویند. او علت این کار را جویا می‌شود و می‌گویند: به خاطر بغضی که نسبت به حضرت امیرالمؤمنین
(سلام الله علیه) دارند تلبیه نمی‌گویند. ابن عباس هم برگشت گفت:

«اللهم العنهم فقد تركوا السنة من بغض على رضى الله عنه»

خدایا لعنت کند کسانی که سنت پیغمبر را به خاطر بغض امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) ترک کردند.

المجتبى من السنن، اسم المؤلف: أحمد بن شعيب أبو عبد الرحمن النسائي، دار النشر: مكتب
المطبوعات الإسلامية - حلب - ۱۴۰۶ - ۱۹۸۶، الطبعة: الثانية، تحقيق: عبدالفتاح أبو غدة، ج ۵، ص

۲۵۳، ح ۳۰۰۶

همچنین بحث:

«وَالتَّارِكُ لِسُنَّتِي»

الجامع الصحيح سنن الترمذی، اسم المؤلف: محمد بن عیسیٰ أبو عیسیٰ الترمذی السلمی، دار النشر:

دار إحياء التراث العربی - بیروت --، تحقیق: أحمد محمد شاکر وآخرون، ج ۴، ص ۴۵۷، ح ۲۱۵۴

را با اسانید متعدد و صحیح مطرح کردیم. این نکته، در حقیقت این نکته، نکته ظریفی است نسبت به لعن صحابه بر صحابه.

در ادامه بیان تقیه در سیره مسلمین، تقیه «رجاء بن حیوه» متوفای ۱۱۱ هجری با «ولید بن عبدالملک» که متوفای ۹۶ هجری است.

در کتاب «سیر أعلام النبلاء» جلد چهارم صفحه ۵۵۷ در مورد این شخص می‌گوید:

«الفقیه من جلة التابعین... کان ثقة عالما فاضلا کثیر العلم»

سپس نکته ظریفی می‌گوید:

«قال مکحول ما زلت مضطلعا علی من ناوانی حتی عاونهم علی رجاء بن حیوة وذلك أنه کان سید أهل

الشام فی أنفسهم»

من در برابر مخالفین همواره پیروز بودم تا اینکه رجاء بن حیوه که از اجله تابعین است، آن‌ها را تقویت کرد و من مغلوب شدم.

در حقیقت یک مذمتی هست نسبت به رجاء بن حیوه که آمد و دشمنان مرا تقویت کرد.

«ذهبی» می‌گوید:

«کان ما بینهما فاسدا»

بین این دو نفر فساد بود.

حالا ما به این مسئله کاری نداریم، اما خیلی مهم است که ذهبی تمام نظریه رجالین اهل سنت را زیر سؤال می‌برد. آقایانی که به ما ایراد می‌گیرند که رجال شما چنین است و چنان است، ببینند که «ذهبی» می‌گوید:

«وما زال الأقران ينال بعضهم من بعض»

تمام علما و رجالیون ما که هم عصر بودند، علیه یکدیگر همواره حرف می‌زدند.

«ومكحول ورجاء إمامان فلا يلتفت إلى قول أحد منهما في الآخر»

سیر أعلام النبلاء، اسم المؤلف: محمد بن أحمد بن عثمان بن قایماز الذهبی أبو عبد الله، دار النشر:

مؤسسة الرسالة - بيروت - ۱۴۱۳، الطبعة: التاسعة، تحقيق: شعيب الأرناؤوط، محمد نعيم العرقسوسی،

ج ۴، ص ۵۵۷، ح ۲۲۰

می‌گوید: مکحول و رجاء از ائمه ما هست. کسی که امام است و طرف مقابل را تضعیف می‌کند یا راست می‌گوید و یا دروغ می‌گوید. اگر راست است که امامت طرف مقابل را زیر سؤال می‌برد، اما اگر دروغ است امامت و وثاقت خود را زیر سؤال می‌برد!!

آیا مذمت، تکذیب و تضعیف کردن دیگران یک امر شرعی نیست؟! اقران بر چه مبنايي همدیگر را تکذیب و تضعیف می‌کنند؟! اگر اقدام این افراد در تکذیب یکدیگر، بر مبنای هوس است، بنابراین همگی آنان فاسد هستند.

لذا این عبارت «ذهبی»، عبارت خیلی خوبی است. آن‌ها مدعی هستند که شیعه رجال ندارد، شیعه سند ندارد. همین آقای «خدمتی» کارشناس شبکه کلمه چند روز قبل در صدای آمریکا حاضر شد و داشت مناظره می‌کرد. بحث آن‌ها چیز دیگری بود، یک مرتبه گفت: "شیعه که حدیث ندارد، شیعه که رجال ندارد، شیعه مبانی رجالی و حدیثی ندارد."

همچنین آقای «عبد القدوس» یا «عبد الشیطان» چند روز قبل در «شبکه وصال» گفت:

"شیعه نمی‌تواند یک راوی از روات خود را توثیق کند، زیرا مبنای این افراد این است که تنها می‌توانیم به روایت راوی عمل کنیم که ضابط، عادل و شیعه دوازده امامی باشد. این در حالی است که نمی‌توانید ثابت کنید که یک نفر از روات شیعه عادل بودند!!"

در حقیقت در حال حاضر یکی از مواردی که در شبکه‌های ماهواره‌ای مطرح شده است، زیر سؤال بردن رجال شیعه است، درحالی‌که رجالیون شیعه با رجالیون اهل سنت قابل مقایسه نیستند.

شما مرحوم «کشی»، مرحوم «نجاشی» و مرحوم «شیخ طوسی» را با این افراد مقایسه کنید. حال «رجال برقی» کم است و مقدار زیادی ندارد، اما عمده رجال شیعه حول محوریت این سه بزرگوار در گردش است.

مشاهده کنید این سه بزرگوار کوچک‌ترین تعریضی نسبت به همدیگر دارند یا ندارند!! مرحوم «کشی» مقدم است و مرحوم «نجاشی» به فرمایشات مرحوم «کشی» استناد می‌کند. «شیخ طوسی» به فرمایش «نجاشی» استدلال می‌کند و «نجاشی» به فرمایش ایشان استدلال می‌کند. «نجاشی» متوفای ۴۵۰ هجری است و «شیخ طوسی» متوفای ۴۶۰ هجری است.

احترامی که علمای شیعه نسبت به یکدیگر دارند، هزاران برابر از احترام «ابوحنیفه» و «مالک» و دیگران بیشتر است و تمام حرف‌هایشان هم حرف‌های مستدل و مستندی است.

شاهکاری به نام «معجم الرجال»

بنده در بحثی که با «غامدی» داشتم که در کتاب «قصة الحوار الهادی» هم آوردم، او می‌گفت: "شیعه رجال ندارد". من گفتم: ما کاری با این مباحث نداریم؛ شما کتاب «معجم الرجال» آقای «خوئی» را با ۲۵۰ دوره رجال

اهل سنت مقایسه کنید. اگر یک رجال همانند «معجم الرجال» اثر آقای «خوئی» داشتید، ما از تمام حرف‌هایمان برمی‌گردیم.

بنده مثال زدم و گفتم: ایشان یک راوی را آورده و تمام مترادفات او را ذکر کرده است. به عنوان مثال اسم «برقی» را می‌آورد و می‌گوید: "در یک جایی «برقی» آمده، در جای دیگر «احمد بن محمد بن برقی» و «احمد بن ابی عبدالله برقی» آمده است."

ایشان برای نام «برقی» در کتاب خود حدود ۱۱ مترادف دارد. ایشان آمده و می‌گوید: "هرجایی در سند روایت «البرقی» آمد، مراد «احمد بن محمد بن خالد برقی» است. هرجایی «احمد بن محمد» آمد مراد «احمد بن محمد بن خالد برقی» است.

یکی از شاهکارهایی که آقای «خوئی» در کتاب «رجال» خود انجام داده است، همین ذکر مترادفات یک راوی است. ایشان بیان کرده است که یک راوی با چه عناوینی در سند روایات قرار گرفته است.

به عنوان مثال برای «الأشعری» تمام اسامی او از جمله «احمد بن محمد»، «ابو علی اشعری»، «احمد بن محمد بن علی اشعری» را آورده است. ایشان حدود ۹ عنوان برای «ابو علی اشعری» بیان کرده است.

ایشان به این جهت این اقدامات را انجام داده که وقتی شخصی به آنجا می‌آید، با عناوین مختلف مواجه شده و دچار سردرگمی نشود. مثلاً می‌بیند «اشعری» که در سند روایات «کافی» و غیره است، مراد «احمد بن ادريس ابو علی اشعری» است.

بنده به او گفتم: شما یک کتاب برای ما بیاورید که مترادفات یک راوی شما را در طول ۱۴۰۰ سال در آن مشخص کرده باشد.

نکته دوم این است که ایشان تمام اقوال بزرگان را نسبت به یک راوی ذکر می‌کند و سپس آن را نقد علمی می‌کند. شما یک کتاب رجالی به ما نشان بدهید که اقوال گذشتگان را نقل بکند و نقد علمی کند، نه اینکه «وما زال الأقران ینال بعضهم من بعض»!!

نکته دیگر این است که ایشان تمام مشایخ و تلامیذ یک راوی را ذکر می‌کند. «احمد بن محمد بن خالد» از چه کسانی روایت نقل کرده است و چه کسانی از او روایت نقل کردند.

اگر یک موردی مثلاً «احمد بن محمد بن خالد عن أبان» آمد، ما نمی‌دانیم «أبان» چه کسی است و راویان زیادی با نام «أبان» داریم. ما می‌رویم مشایخ «احمد بن محمد بن خالد» را می‌گردیم تا ببینیم از چه کسانی است.

او از الف شروع می‌کند: «روی عن أبان» را بیان می‌کند و اسامی از قبیل «أبان بن عثمان» و «أبان بن عثمان ازدی» را بیان می‌کند. کاملاً برای ما مشخص می‌شود که «أبان» مطلق به «أبان بن عثمان ناووسی» یا «قادسی» انصراف دارد.

همچنین در جای دیگر «احمد عن جعفر بن محمد» وارد شده است. ما نمی‌دانیم «أحمد» چه کسی است؛ در این صورت تلامیذ او را نگاه می‌کنیم تا ببینیم مراد از «احمد» مطلق، چه کسانی هستند.

گفتم شما بفرمایید که تنها در میان بزرگان شما «مزی» در کتاب «تهذیب الکمال» این مطالب را به صورت ناقص آورده است و اصلاً مورد توجه شما هم نیست.

نکته دیگری که آقای «خوئی» آورده است که منحصر به فرد است و در تاریخ رجال اهل سنت و شیعه کمتر یافت می‌شود و تنها علمایی مانند آیت الله العظمی بروجردی به آن‌ها اشاره کردند، این است که ایشان اختلاف السُّخ و اختلاف الکتب را مطرح کرده است.

این کار یکی از شاهکارهای کتاب «معجم الرجال» اثر آقای «خوئی» است که غالباً ما از این مسئله غافل هستیم. به عنوان مثال در زمینه اختلاف الکتب یک مرتبه همین سند را «تهذیب» آورده است و «عن أحمد بن محمد» بیان کرده است، درحالی که «کلینی» همان سند را «عن أحمد بن الحسن» آورده است.

ایشان می‌گویند: یکی از این دو نفر به نام «أحمد بن الحسن» یا «أحمد بن محمد» تصحیف است. به عنوان مثال می‌گویند: «أحمد بن الحسن» که در سند «تهذیب» آمده است، اشتباه است و به دلایل فلان و فلان باید «أحمد بن محمد» باشد.

آقای «خوئی» تمام تصحیفات را با اختلاف کتب حل کرده است. بسیاری از سندهای روایت در «تهذیب» طوری آمده است، در «کافی» طور دیگری آمده است و چه بسا در کتاب «من لا یحضره الفقیه» هم طور دیگری بیان شده است.

این اقدام آقای «خوئی» زمان بسیار زیادی برده است؛ ما یک مرتبه در مورد این مسائل تند تند صحبت می‌کنیم، اما آقای «خوئی» تمام این موارد را تک تک بررسی و تفحص کرده است.

مسئله دیگری تحت عنوان «اختلاف النسخ» مطرح شده است که مثلاً کتاب «کافی» را مورد بررسی قرار داده است و نسخه مخطوط، نسخه مطبوع چاپ آخوندی و چاپ بیروت را مقایسه و هرکدام را به صورت جداگانه توضیح داده است.

یا مثلاً می‌گویند «مرآة العقول» و «ملا صالح مازندرانی» این موارد را به این صورت مطرح کرده است. ایشان می‌گویند: در یک سند «کافی» که نسخه‌های مختلف نقل کرده‌اند، با همدیگر فرق دارند. کدام نسخه و کدام چاپ از همه صحیح‌تر است؟!

شما ببینید که اهل سنت چنین رجالی در طول ۱۴۰۰ سال توانستند ارائه دهند؟! اگر توانستند به ما نشان بدهند. تمام کتب رجالی اهل سنت در کتابخانه‌ها و نرم افزارهای علوم اسلامی موجود است.

با تمام این احوالات این افراد ادعا می‌کنند که شیعه رجال ندارند و اصلاً شیعه روایت ندارند!! بنده در مدینه با چند نفر از دانشجویان دانشگاه مدینه بحث می‌کردم، آن‌ها می‌گفتند: "شما اصلاً کتاب روایی ندارید و روایات شما اصلاً سند ندارد و روایات شما همگی مرسل است!!"

امام صادق (علیه السلام) در سال ۱۴۸ هجری از دنیا رفته است و تمام روایات شما هم از امام صادق (علیه السلام) است. یعنی که تمام روایات شما مرسل است!

به عنوان مثال روایات شما از امام کاظم (علیه السلام) است که در سال ۱۸۳ هجری از دنیا رفته است و حدود ۱۷۰ سال بعد از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) بوده است.

وهابیت امروز یک سری مسائلی در رسانه‌ها، فضای مجازی و کتب خود مطرح می‌کنند؛ اما متأسفانه و متأسفانه از طرف شیعیان افراد فعالی در این عرصه وجود ندارد!! وقتی چهار تا بچه شیعه این مطالب را می‌شنود، یا احساس ناراحتی می‌کند که چرا چنین شبهه‌ای مطرح می‌شود و من نمی‌توانم به آن پاسخ بدهم. یا نه؛ این فکر در ذهن او خطور می‌کند که حتماً چنین اشکالی بر مذهب ما وارد است.

در حالی که تمامی این شبهات جواب دارد و وهابیت در این زمینه دارند مغلطه می‌کنند. بنده در همانجا به دانشجویانی که در مدینه بحث کردیم، گفتم: مرحوم آیت الله العظمی بروجردی (رضوان الله تعالی علیه) در کتاب «جامع الأحادیث شیعه» ۷۱ یا ۷۲ روایت از امام صادق (علیه السلام) آورده است که آن حضرت فرمودند:

«حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص»

جامع احادیث الشیعه؛ السید البروجردی؛ ج ۵، ص ۳۱۵

این عبارت نشانگر این است که امام صادق (علیه السلام) سند روایات خود را چطور بیان کرده است. حضرت نمی‌تواند در هر روایتی این سند را بیان کند، بلکه می‌فرماید: تمام روایات من یک سند بیشتر ندارد که آن هم از پدرم و ایشان از جدم و رسول گرامی اسلام است.

بنده از ایشان پرسیدم: آیا شما کسی را که به این شکل سند روایتش را بیان بکند، ثقه می‌دانید یا نه؟! گفت: بله ما ثقه می‌دانیم! بنده گفتم: شخصی که شما او را ثقه می‌دانید، بیان کرده است که تمام اسانید و روایات من با این سند بیان شده است.

آن‌ها جوابی نداشتند و همین‌طور سر خود را پایین انداختند. بنابراین عزیزان باید به این مسائل بیشتر دقت کنند، مخصوصاً عبارت «ذهبی» که می‌گوید: «وما زال الأقران ینال بعضهم من بعض» نکته خیلی ظریفی است. در هر صورت...

«قرطبی» و دیگران بیان کردند که «عبدالملک» جاسوسانی را در میان خلائق گماشته بود که اخبار را برای او بیاورند. یکی از جاسوسان «ولید بن عبدالملک» در حوزه درسی «رجاء بن حیوه» شرکت کرد. او مشاهده کرد:

«رجاء بن حیوة فسمع بعضهم یقع فی الولید»

رجاء بن حیوه نسبت به ولید ناسزا می‌گوید.

او نزد ولید رفت و گفت: «رجاء بن حیوه» که از بزرگان و اعظام است پشت سر تو حرف می‌زد. رجاء را احضار کردند:

«فرع ذلك إليه فقال: يا رجاء أذكر بالسوء في مجلسك ولم تغير»

رجاء بن حیوه را احضار کردند و ولید به او گفت: در حوزه درسی تو از من بدگویی می‌کنند، اما تو دفاع نمی‌کنی.

ببینید به او نگفت که تو خودت بدگویی می‌کنی.

«فقال: ما كان ذلك يا أمير المؤمنين»

رجاء بن حیوه گفت: ای امیرالمؤمنین! تا به حال چنین اتفاقی نیفتاده است.

«فقال له الوليد: قل: الله الذي لا إله إلا هو»

ولید گفت: بگو قسم به خدای لا إله إلا هو چنین اتفاقی نیفتاده است.

«قال: الله الذي لا إله إلا هو»

او گفت: قسم به خدای لا شریک له چنین اتفاقی نیفتاده است.

«فأمر الوليد بالجاسوس فضربه سبعين سوطا»

ولید دستور داد که جاسوس را خوابانند و هفتاد ضربه شلاق به او زدند که چرا از رجاء گزارش دروغی دادی.

«فكان يلقي رجاء فيقول: يا رجاء بك يستقى المطر»

جاسوس نزد رجاء رفت و گفت: ای رجاء! مردم به برکت تو از خداوند عالم طلب باران می‌کنند و خداوند بر ما باران می‌باراند.

«وسبعون سوطا في ظهري»

با این مقام معنوی باعث شدی که هفتاد ضربه شلاق به من زدند.

«فيقول رجاء: سبعون سوطا في ظهرك خير لك من أن يقتل رجل مسلم»

رجاء به او گفت: تو هفتاد ضربه شلاق بخوری بهتر از این است که شخصی مثل من کشته شود.

الجامع لأحكام القرآن، اسم المؤلف: أبو عبد الله محمد بن أحمد الأنصاري القرطبي، دار النشر: دار الشعب

– القاهرة، ج ١٠، ص ١٩٠، باب النحل: (١٠٦) من كفر بالله... ..

اگر چنانچه چنین اتفاقی برای یک عالم شیعه افتاده باشد، می دانید که چه بساطی به راه می اندازند و چه غوغایی به پا می کنند!؟

البته این مسئله شرعی است و ما هم قبول داریم؛ اگر در جایی برای نجات انسان، یا نجات فرد دیگر یا ضرری معتنابه، نیاز به قسم دروغ خوردن باشد تمام فقهای ما قسم دروغ را جایز می دانند.

حتی امام خمینی (رضوان الله تعالی علیه) در کتاب «تحریر» باب «کتاب القضاء» به صراحت می گوید: اگر احقاق حق یک فردی منوط به قسم دروغ باشد، این قسم دروغ هیچ اشکالی ندارد؛ چه بسا در بعضی موارد قسم دروغ واجب می شود!

اگر نجات یک انسان بستگی به این دارد که فردی در محکمه قسم دروغ بخورد، قسم خوردن جایز است. البته نه بر سر مسائل عادی از قبیل عبا که دزدیده شده نمی توان قسم دروغ خورد.

اگر مسئله ای وجود داشته باشد که زندگی یک فرد منوط به آن باشد به این صورت که اگر از دست برود، زندگی شخص متلاشی خواهد شد و ضرر جبران ناپذیری به زندگی خودش یا فردی دیگر وارد می شود؛ نظر آقایان این است که قسم خوردن اشکالی ندارد.

اگر شخص بداند که اگر قسم دروغ بخورد، از قتل نجات پیدا می کند؛ قسم خوردن در این صورت هیچ اشکالی ندارد. ولی این آقایان وهابی گاهی اوقات خار در چشم دیگران می بینند، اما میخ مسمار در چشم خودشان نمی بینند!

«قرطبی» این مسئله را به عنوان یک امر قطعی در کتاب «تفسیر قرطبی» بیان کرده است. اگر همین عبارت «وسبعون سوطاً فی ظهري» را جستجو کنید، شاید بیش از ۸۰ کتاب اهل سنت این داستان را آورده باشد.

من کمتر موردی مشاهده کردم که همانند ماجرای «رجاء بن حیوه» را بزرگان اهل سنت در کتب اخلاقی، تاریخی، فقهی، اصولی و کلامی آوردند و به آن استناد کردند. اگر اسم این اقدام تقیه نیست، پس چی هست؟! تقیه به معنای بیان کردن خلاف واقع است که قلباً به او اعتقاد ندارد. شما می‌توانید اسم این اقدام را توریه، دروغ یا تقیه بگذارید؛ تفاوت ندارد.

ما اقوال بزرگان اهل سنت را آوردیم. نظر حدود ۱۲ نفر از فقهای بزرگ اهل سنت را آوردیم که آن‌ها فتوا دادند. افرادی از قبیل «ابن قدامه مقدسی»، «ابن کثیر دمشقی»، «قرطبی» و دیگران فتوا دادند بر اینکه تقیه تا قیام قیامت وجود دارد؛ چه تقیه از مسلم باشد و چه تقیه از کافر باشد.

حتی این افراد تنقیح مناط کردند و در مورد ماجرای «عمار یاسر» آن کاری کردند که او کلمه کفر به زبان آورد و گفت: خدایی وجود ندارد. این شخص در این شرایط دروغ گفت و نجات پیدا کرد و آیه‌ای در مورد او نازل شد.

(مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ)

و هر که از پس ایمان آوردنش منکر خدا شود، نه آنکه مجبور شده و دلش به ایمان قرار دارد.

سوره نحل (۱۶): آیه ۱۰۶

فقهای آن‌ها تنقیح مناط کردند و می‌گویند: زمانی که ما در مسئله کفر تقیه داریم، به طریق اولی در مسائل کمتر از کفر هم تقیه داریم.

متأسفانه برخوردهای آقایان تبعیضی هست. مثلاً در حال حاضر در کشورهای عربی اگر خانمی با آقای دوست شود و با همدیگر همه جا بروند هیچ اشکالی ندارد، اما اگر ثابت شود که این دو نفر با هم عقد موقت بستند

عمل آنها را زنا قلمداد می‌کنند. اگر زنا‌ی این افراد محصن و محصنه باشد، دستور می‌دهند که آنها را اعدام کنند و در غیر این صورت آنها را شلاق می‌زنند!

اساساً فتوای به متعه، فتوا به غیر از بما انزل هست:

(وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ)

هر کس بدانچه خدا نازل کرده حکم نکند او و همفکرانش کافراند.

سوره مائده (۵): آیه ۴۴

آقایان در آن هیچ شک و شبهه‌ای ندارند؛ به علاوه خود امام صادق (علیه السلام) به «ابوبصیر» فرمودند:

«عَنِ الْمُتَعَةِ فَقَالَ لَا تُدْنِسْ نَفْسَكَ بِهَا»

مبادا خود را به متعه آلوده کنی.

بحار الأنوار، نویسنده: مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، محقق / مصحح: جمعی از محققان، ج ۱۰۰،

ص ۳۱۸، ح ۳۴

چون جاسوسان به دنبال این بودند که هرکدام از شیعیان که مرتکب متعه شوند، به بهانه متعه آنها را به زندان ببرند و شلاق بزنند و اعدام کنند.

تمام روایاتی که در مذمت متعه وارد شده است، ناظر به این قضایا است؛ حال آنکه متعه امر قرآنی است.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

